

سازمان ملی قهرمانان ورزش به یادمان آورد... هدیاتی اسفند و دغدغه ورزش



مهدی حدادپور؛ این ماه، ماه انتخابات مجلس شورای اسلامی است و مردان بسیاری برای حضور در این عرصه تلاش می کنند. ورزش هم دغدغه های بسیار از نمایندگان دارد و کاستی های بسیار هنوز در دل ورزش مانده که کسی یارای فریادش را نداشته است. این هفته سازمان ملی قهرمانان، مراسم پنجمین سالگرد افتتاح خود را برگزار کرد.

قهرمانان بسیار و پیشکسوتانی بزرگ در این عرصه حضور داشتند از محمد مایلی کهن، همایون بهزادی، فرامرز ظلی، پرویز ابوطالب، تیمور غیائی و... گرفته تا وحید شمسایی، حسین اوجاقي، هادی و بهروز ساعی و بسیاری مردان از قلم افتاده در آن مراسم حاضر بودند. حرف هایی از محرومیت و حرمان پیشکسوتان مطرح شد. بخشی از آن حرف ها را در دل نگه داشته و برخی دیگر را در قالب چند روایت از نظرتان می گذرانم.

* ناصر عظیمی روایت می کند که در دو، سه سال پایانی زندگی محمود نامجو قهرمان سابق جهان و المپیک، روزی سلطان کوتاه قد وزنه برداری به خاطر وضعیت مالی نامناسب، سوار بر اتوبوس شرکت واحد بود و کهلوت سن باعث شد در یکی از توقف های ناگهانی اتوبوس، تعادلش از دست رفته و با حرکتی ناگهانی، پای خامی را لگد کند. خانم برخاسته و خشمگینانه واکنش نشان می دهد. تا اینجا کار برای نامجو اتفاق مهمی رخ نداده است... اما، اما اینجا را بخوانید؛ نامجو برای عظیمی روایت کرده ناگهان مردی از میان جمع فریاد زد؛ خانم محترم می دانی آن آقا سلطان وزنه برداری دنیا بوده و مجسمه اش را در دنیا ساخته اند؟... نامجو با بغض این جمله آخر را برای عظیمی روایت می کند که «ای کاش نمی گفت و با گفتن این حرف مرا نابود نمی کرد، ای کاش نمی گفت و بر قلب من آتش نمی زد، ای کاش نمی گفت تا صدای شکسته شدن خویش را نمی شنیدم. ای کاش...»

* امیرمسعود برومند را همه می شناسید. در این مملکت در حد و اندازه معاونین وزارتخانه و سازمان های بزرگی مطرح بوده است. اولین سرپرست پرسپولیس، اولین گلزن تیم ملی فوتبال و... نیز بوده است و تاریخ فوتبال، او را جزء یکی از پنج نادر مردی می شناسد که بر جریانات خویش تأثیرگذار بوده است. در دورانی که یک فوتبالیست نارس و نوکیسه، اتومبیل مرسدس بنز یکصد میلیونی سوار می شود و در سه گوشه شهر، سه آپارتمان مجردی برای خویش مهیا ساخته است، امیرمسعود برومند بزرگ هنوز اجاره نشین است. همایون بهزادی، هیچ گاه نگذاشته از تلخی های زندگی برومند بنویسم. می گوید نمی خواهد کسی برای این بزرگمرد دل بسوزاند. از برومند هم که دکتر بوده است و بزرگ فوتبال و مدیریت، بزرگ تر هم داریم؟ این ورزش می خواهد بر سر سلاطین خود چه آورد؟ راستی به جز حسد بر قهرمانان ملی کاری داریم؟

* حمید جاسمیان، در زندگی هیچ ندارد اما سر و لباس او را در ۷۰ سالگی که می بینی «حظ بصر» می بری، مردی که چنان آراسته می نمایاند که گویی، بی دغدغه ترین مرد دنیاست. وقتی او را می بینم، پشت چشمان خسته اش سرخی آن سیلی ها را می بینم و با ترنم صدایش صدای تلخ سیلی ها را می شنوم. قهرمان ملی ایرانی، ندارد اما صورت خویش را با سیلی سرخ نگه می دارد. قهرمان، هیچ گاه سر تعظیم برابر کوچک تر از خویش فرود نمی آورد. در مسابقات المپیک ۱۹۷۲ مونیخ از پسر بچه بی ژاپنی که مسلط به دو زبان فارسی و ژاپنی بود، خواستند از قهرمان ژیمناستیک ژاپن سوالی بپرسند. پسر بچه ژاپنی گفت؛ من حق ندارم با قهرمان ملی کشورم حرف بزنم، اینجا اما با قهرمان ملی کشور چه ها که نمی کنند. فیفا می گوید از حیث آمار، مایلی کهن بهترین مربی تاریخ فوتبال ایران است اما در همین فوتبال چه بسا مردانی که حاضرند طناب دار محمد مایلی کهن را خویش به گردنش آویخته و جوخه تیربارانش را خویش با دست هایی پر کینه آماده سازند.

* پرویز دهداری در اواخر عمر سرمربی تیم ملی فوتبال شده بود. مهدی خبیری برایش از فدراسیون فوتبال اتومبیل رنو مهیا کرد و در خانه اش فرستاد، دهداری اتومبیل را بازگرداند و گفت؛ اگر پیاده و بی نیاز باشم بهتر از آن است که ایستاده و نیازمند باشم. یاد آن روایت قدیمی سعدی افتادم. آری توانگر گفت درویش را که چرا خدمت نکنی تا از زحمت کار کردن برهی، گفت تو چرا کار نکنی تا از مذلت خدمت برهی... دهداری از آن دسته آدم هایی بود که به جامعه ورزش، ایستاده مردن را آموخت. بزرگمردی که استغنائیش از دنیا باعث شد در آذهان جامعه بزرگ و بزرگ تر شود.

* داستان، انسان را نگران می کند. مایلی کهن می گوید عکسی را تا همین چند سال قبل در خانه داشتم از همایون بهزادی که در یک بازی بین المللی برای زدن ضربه سر به هوا برخاسته بود. دروازه بان با او بلند شده بود و شستش به زحمت به سینه بهزادی رسیده بود. از حیث فنی چند نفر را می شناسید که توان همایون را داشته اند؟ اما همین همایون بهزادی بعد از این همه سال، بعد از گذشتن این روزگار هنوز که هنوز است در همان آپارتمان استیجاری روزگار را سپری می کند.

* مانده تا مرغ سرچینی هدیاتی اسفند صدا بردارد. این شعر سهراب سپهری است. به درد روزهای اسفند می خورد. دوران انتظار برای نوروز. آری این هدیاتی اسفند است. امیدواریم هدیاتی مقبولی باشد. امیدواریم...